



مقام بندگی ریشه تمام مقامات معنوی همه بزرگان عالم است/ حضرت ابراهیم(ع) چگونه به مقام امامت رسید

آیت الله محمدعلی جاودان با بیان اینکه مقام بندگی ریشه تمام مقامات معنوی همه بزرگان عالم است، گفت: ابتدا به مقام بندگی می رسیدند و وقتی از خودش دست برداشت، ابتدا مقام نبوت به او دادند و بعد مقام رسالت دادند.

آیت الله محمدعلی جاودان با بیان اینکه مقام بندگی ریشه تمام مقامات معنوی همه بزرگان عالم است، گفت: ابتدا به مقام بندگی می رسیدند و وقتی از خودش دست برداشت، ابتدا مقام نبوت به او دادند و بعد مقام رسالت دادند. به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله محمدعلی جاودان در درس اخلاق در مورد امامت به ارائه سخن پرداخت که گزارش آن از نظر شما می گذرد.

در آیه 124 سوره بقره فرمودند وَإِذِ ابْتَلَى زَمَانِي رَا بِه يَاد بِيَاوَر كِه مَ اَبْرَاهِيم رَا اَمْتَحَان كَرْدِيم. ابراهیم را با کلماتی امتحان کردیم. بحث اینها را عرض کرده ام و الان در حد اشاره عرض می کنم. به یاد بیاور زمانی را که ما ابراهیم را با کلماتی امتحان کردیم. او امتحان را به پایان رسانید و تمام کرد. پس از آن ما او را به مقام امامت رساندیم. به این خاطر که امتحاناتش را به خوبی به پایان رسانید ما او را به مقام امامت رساندیم. اولاً مساله امتحان است. امتحان برای چیست؟ معمولاً امتحاناتی که ما در شیوه بشری داریم چگونه است؟ معلم بچه های کلاس را امتحان می کند تا درجه زحمت کشیدن ها و مطالعه و تمریناتی که کرده اند را بداند. خب این که درمورد خدای متعال فرض ندارد. خدای متعال کاری نمی کند که چیزی را بداند. چنین فرضی درمورد خدای متعال نداریم. گاهی کسی را امتحان می کنند برای اینکه خودش بداند. خودش بداند که مثلاً اگر می خواهد اینطور رفتار کند دلیل دارد. گاهی می شود که یک معلم کاملاً به بچه های کلاسش اشراف دارد. خصوصیت درس خواندن یکی و خصوصیت درس نخواندن یکی دیگر را می داند. استعداد خوب یکی و استعداد متوسط و استعداد کم را می شناسد. آنها را امتحان می کند برای اینکه آنها بدانند. بسیاری از امتحانات رسمی برای دانستن است. مثلاً امتحانات ترم اول و دوم معمولاً برای دانستن است و می خواهند در کارنامه اش یا مدرک دیپلمش بنویسند که این شخص چه درجه ای دارد. اما ممکن است گاهی هم یک امتحاناتی باشد که معلم می خواهد به شاگردان بفهماند که هرکدام در چه درجه ای هستند. چنین نوعی هم وجود دارد.

یک فرض دیگر هم برای امتحان وجود دارد که مثالش اینگونه است که مثلاً یک معلم ورزشی یک امتحانی برقرار می کند که بچه ها در اثر این امتحان چیزی را یاد بگیرند. مثلاً به همه دستور می دهد در استخر شیرجه بزنند تا یاد بگیرند. در امتحانات الهی این فرض سوم وجود دارد. اگر در خاطراتان باشد عرض کرده بودم که تمام ساختمان جهان، ساختمان امتحانی است. هیچ چیز نیست که امتحان نباشد. شما به سلطنت برسی امتحان است و به سیاه چال بیفتی هم امتحان است. دانشمند شوی و استعداد درجه اول داشته باشی امتحان است. استعداد کم داشته باشی هم امتحان است. توانایی مزاجی قوی داشته باشی امتحان است و اگر ضعیف باشی هم امتحان است. سالم یک امتحان است و مریض یک امتحان است. ثروتمند امتحان است و فقیر هم امتحان است. تمام فروض عالم خلقت برای حیات انسانی امتحان است. خب این یعنی چه؟ این امتحان کدام نوع است؟ می خواهند ببینند اگر شما ثروتمند هستی به وظایف ثروتمندان عمل می کنی یا نه. اگر فقیر هستی، به وظایف فقرا عمل می کنی یا نه. هر مرتبه که به وظیفه خودت عمل کنی، یک درجه بالا می روی. نوع امتحان الهی از نوع امتحان سوم است که با امتحان شخص مورد امتحان به درجه بالاتری از رشد می رسد. این یک خلاصه بود. از این بگذریم.

اگر در خاطراتان باشد عرض کردیم قرآن می فرماید: وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ خَدَاوَن اَبْرَاهِيم رَا بِه كَلِمَاتِي اَمْتَحَان كَرْد. اصطلاح کلمه در قرآن کریم دو سه نوع به کار رفته. کلمه می توانست به معنای سخن باشد. در آیه 5 سوره مبارکه کهف می فرماید: كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّهَا مِنْ حَرْفِي مِي زَنَد و می گویند خدا دارای فرزند است. آیه می فرماید حرف خیلی بزرگ و بدی می زنند. اگر آسمان و زمین از این سخن اینها به هم بریزد جا دارد. تا این حد حرفی که اینها می زنند بد است. بنابراین در قرآن کلمه به معنای سخنی که انسان می گوید به کار رفته است. گاهی هم قرآن کلمه را درمورد موجودات به کار برده است. نمونه اش را درمورد حضرت عیسی علیه السلام داشتیم. در آیه 171 سوره مبارکه نساء می فرماید: وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ عِيسَى كَلِمَةً خَدَا تَبَارَك و تعالی او را به مریم داد. کلمه خودش را به مریم داد.

بعد عرض کردیم که به این معنا می توانیم تمام موجودات را کلمه خدا بدانیم زیرا هر موجودی که نشان دهنده قدرت و کمال و جمال الهی است، گویی یک کلمه است. گویی یک جمله است. گویی یک سخنرانی است. همانطور که وقتی کسی سخنرانی می کند شما متوجه می شوید که او چقدر چیز می فهمد. کمالات هر سخن گو و سخن رانی با سخنانی که می گوید معلوم می شود. با کلمات الهی که مخلوقات هستند، جمال و کمال الهی معلوم می شود. از این باب می توان به موجودات کلمه گفت. موجودات را کلمه می نامیم چون نشان دهنده ما فی الضمیر الهی است. آن چیزی که ما راهی جز وسیله، برای دریافت شناخت او نداریم. حالا به وسیله موجودات و مخلوقات الهی ما کمال و جمال و قدرت و علم بی نهایت الهی را تشخیص می دهیم. هفته گذشته عرض کردم اگر به عنوان مثال فقط یک چشم بررسی شود و تمام ابعاد و جوانبش شناخته شود، همین چشم به تنهایی برای اینکه نشان دهد این جهان خدایی دارد کافی است. به قدری در آن پیچیدگی علمی و قدرت به کار رفته است که برای نشان

دادن نظم مجموعه بدن انسان کافی است چه برسد به مجموعه خلقت. در رابطه با آن کتاب ها نوشته اند و اگر هم هزار کتاب بنویسند برای نشان دادن و فهماندن آنچه از علم و قدرت در مجموعه خلقت به کار رفته کافی نیست.

بعد به آیه 124 سوره مبارکه بقره می رسیم که می فرماید: وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ما ابراهیم را با کلماتی امتحان کردیم. او امتحان را به پایان رسانید و تمام کرد. یعنی تمام امتحانات را به دقت و کفایت تمام به پایان رسانید. کم نگذاشت و کم نیاورد. ناتوانی نشان نداد. تمام امتحاناتش را پشت سر گذاشت. قرآن کریم در آیه 106 سوره مبارکه صافات درمورد ذبح فرزند می فرماید: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُیْنُ ذِبح فرزند امتحان آشکاری بود. ابراهیم دستور یافته است که فرزندش را ذبح کند. حالا داستان قبلی دارد که دستور اول این بود که دست زن و بچه ات را بگیر و به یک بیابانی ببر که آب هم ندارد. یک دانه برگ در آن بیابان نمی روید. غیرذی زرع. به بیابان های مکه غیر ذی زرع می گویند. یعنی اصلا توان روییدن گیاه در آنجا وجود ندارد. گیاه در آنجا نمی روید. یک برگ سبز آنجا نمی بینید. البته امروز در و دیوار شهر مکه سبز است. چون خاکش را از بیرون آورده اند و آبش را هم از بیرون آورده اند و یک درختان خاصی که بتواند آن دما را تحمل کند به آنجا آورده اند. اما خود آنجا هیچ چیز نداشته. فقط گاهی در بیابان خاری می روییده.

همین. حتی این خار هم به این اندازه نبوده که اینها بتوانند گوسفند یا حتی شتر در آنجا بچرانند. چون شتر خار می خورد. اما انقدر خار نبوده که بتوانند چنین کاری کنند. اصلا در شهر مکه نه کشاورزی بوده و نه دامداری. امکان هیچ کدامش نبوده. لذا مردم شهر فقط دو نوع زندگی داشتند. یکی تجارت داشتند و یکی هم آمدن زائران. از طریق آمدن زائران مردم آنجا زندگی می گذراندند. خب بنابراین حضرت ابراهیم دستور یافت که زن و بچه کوچک یکی دو ساله را ببرد در این بیابان بگذارد و بیاید. رفت گذاشت و آمد. امتحان بسیار بزرگ. البته هیچ اتفاق بدی هم نیفتاد. بچه به زمین پا کشید و زمین جوشید. من با مجموعه دوستانی که در کاروان با آنها بودم به دانشگاه ام القری رفتیم. یک بخشی از این دانشگاه به مسائل حج پرداخته بود. از جمله یک مقداری از ساختمان های قدیم عکس داشت. یکی از آنها چاه زمزم را نشان داده بود. چاه را با دستگاه های جدید تراشیده بودند و گفته بودند تا عمق سی متر تماشش سنگ است. پس این آب از کجا درمی آید؟ نمی دانیم. حضرت اسماعیل پایش را به زمین مالید و آب از آنجا جوشید.

یک قبیله از آن ناحیه عبور می کرد. رفت و آمد پرندگان را در آنجا دید که به خاطر آب به آنجا می آمدند و از آنجا برمی خواستند. آن قبیله آمدند آنجا ماندند. در آن بیابان بی آب و علف آب دیدند و ماندند و این خانم و این بچه به سلامت ماندند. یک امتحان بود. حالا این بچه شانزده ساله شده است. ابراهیم علیه السلام ماموریت یافته است که این بچه را ذبح کند. حالا با آن مقدماتی که بخشی از آن را می دانید امتحان خیلی بزرگی بود. عرض کردیم که قرآن می فرماید: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُیْنُ این امتحان است. امتحان خیلی مهمی بود. امتحان آشکار. خب ایشان این را هم به سلامت و به نهایت قدرت و قوت عمل کرد و سربلند از این امتحان بیرون آمد. در اینجا هم مانند همان داستان قبلی بنا نبود که بچه و مادرش را نابود کنند و آنجا بمانند و از گرسنگی و تشنگی بمیرند. نه. فقط می خواستند حضرت ابراهیم را امتحان کنند و ایشان از این امتحان بزرگ به سلامت بیرون آمد. حالا این هم یک امتحان بزرگ تر است. ایشان سال ها در انتظار فرزند بودند. مثلا شاید در هشتاد سالگی دارای فرزند شدند. آیاتش را بعد می خوانیم. فرشتگانی که آمده بودند قوم لوط را نابود کنند ابتدا خدمت ایشان آمدند و برای ایشان بشارت آمدن یک فرزند را آوردند. خب ایشان بعد از سال ها یاس و ناامیدی و انتظار دارای فرزند شده. حالا این فرزند به بلوغ و رشد رسیده و حالا باعث چشم روشنی پدر است.

فرمودند حالا باید این بچه را در راه ما قربانی کنی. این امتحان شد بزرگ ترین امتحان حضرت ابراهیم. وقتی ایشان این امتحان را به خوبی انجام داد به مقام امامت رسید. اینجا فرموده که این مقام امامت به چه معناست. مثلا بعضی ها گفته اند این همان مقام نبوت است. می گوئیم آقا حضرت ابراهیم علیه السلام شانزده ساله بودند که به مقام نبوت و رسالت رسیدند. شانزده ساله. حالا آیاتش را می خوانیم. کسی که در شانزده سالگی به مقام نبوت رسیده دومرتبه در هشتاد سالگی مقام نبوت را برایش تکرار نمی کنند. این را داشته. مقام نبوت داشته. مقام رسالت داشته. باز از این مقام بزرگ تر مقامی است که در روایات به آن مقام حُلت می گویند. خلیل الله شده. مثلا در پنجاه سالگی به مقام خلیل الهی رسیده است. حالا دومرتبه یک مقام جدید به ایشان می دهند. این تکرار همان مقامات قبلی است؟ یک مقام برتر است. بعد گفته می شود که ایشان از دریافت یا وعده چنین مقامی خیلی خوشحال شد و لذا بلافاصله این مقام را برای فرزندان خودش درخواست کرد. در ادامه آیه 124 سوره مبارکه بقره می فرماید: قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي یا نه؟ تمام ذریه تو که لایق این مقام نیستند. یک تعداد خاصی هستند که ان شاء الله بعد بحثش را عرض می کنیم. ببینید مقام امامت درست بعد از تمام مقاماتی دیگری است که ایشان داشته.

در آیه 39 سوره مبارکه ابراهیم می فرماید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ. کبر سن. چون هفتاد هشتاد ساله بودند و در این سن خدا به ایشان فرزند داده. اسماعیل و اسحاق. ایشان دارد خدا را شکر می کند. اگر ایشان در سن هفتاد هشتاد سالگی دارای فرزند شده، شانزده سال بعد که به ایشان دستور ذبح فرزند دادند ایشان در سن هشتاد و خورده ای نزدیک نود سالگی بودند. آن وقت به ایشان مقام امامت دادند. معلوم می شود یک مقامی فوق مقام نبوت و رسالت است که در روایات ما هم هست. فرمودند خدای متعال اول ایشان را به بندگی انتخاب کرده. مقام بندگی. دقت کنید. مقام بندگی ریشه تمام مقامات معنوی همه بزرگان عالم است. ابتدا به مقام بندگی می رسیدند. دست از خودش برداشت. وقتی از خودش دست برداشت، ابتدا مقام نبوت به او دادند و بعد مقام رسالت دادند. بعد ایشان اولوالعزم شده است. یک رسول است که در عالم

چهار تا نظیر دارد. پیامبران اولوالعزم پنج نفر هستند دیگر. این جزء برترین مقامات رسالت و نبوت است. مقام خُلت که آن هم یک مقام بسیار بزرگی است را هم دریافت کرده و بعد به مقام امامت رسیده.